



طنز و انتقاد اجتماعی در ادبیات فارسی پیش از مشروطیت

تعداد اشعار پندآمیز در ادب فارسی بحدی زیاد است که حتی نمی‌توان نمونه‌های جامعی از آنها به دست داد. در اینجا ما فقط بذکر چند نمونه مختلف بسنده می‌کنیم. شعری که از سعدی نقل می‌شود از باب اول گلستان نیست که بکرات و مرات ظلم و جور امرا را مورد غتاب و سرزنش قرار می‌دهد، بلکه از قصیده‌ای است که او در مدح ابوبکر سعد زنگی گفته و در نوع خود جالبست. زیرا که بجای مدح و شای معمول و مرسوم شعرا، و بجای آن که چایلوسی و جبهه‌سازی بی‌جهت نماید، او را پند می‌دهد:

به نوبتند ملوک اندر این سنج سزای
 کنون که نوبت تست ای ملک بعدل گرای
 چه مایه بر سر این ملک سروران بودند؟
 چو دور عمر بسر شد درآمدند از پای
 انوری در یکی از اشعار خود خواهنددگی امرا را نوعی در بزرگی می‌داند:

آن شنیدستی که روزی ابله‌ی با زیرکی
 گفت کاین والی شهر ما گدایی بی‌حیاست
 گفت چون باشد، آن کر کلاهش تکمه‌ی
 صد چو ما را روزها بل سالها برگ و نواست
 گفتش ای مسکین غلط اینک از اینجا کرده‌ای
 آنهمه برگ و نوا دانی که آنجا از کجاست؟
 در و مرور بد طوقش اشک طفلان منسبت
 لعل و باقوت سنامش خون ایتم شماسبت
 او که تا آب سبو پیوسته از ما خواستست
 کر بجویی تا بهز استخوانش از نان ماست
 خواستن کدیه است خواهی عشرخوان خواهی خراج
 زآنکه کرده نام باشد یک حقیقت را رواست
 چون گدایی چیز دیگر نیست جز خواهندگی
 هر که خواهد گرسلیمانست و گرفتارون گداست^۲
 بی‌ثباتی مقامات دنیوی و اینکه قدرت خیلی زود و بصورت غیر مترقبه دست بدست میگشت،

اعتقاد به بی‌اعتباری مناصب را قویتر می‌ساخت و ایمان به سرنوشت را دامن میزد. مشهور است هنگامیکه عمرولیت صفاری در جنگ با فرستاده خلیفه عباسی مغلوب شده بود، در زندان برایش غذایی آورده

۱ - کلیات سعدی - قصیده خطاب به اتابک ابوبکر سعد

۲ - دیوان انوری، چاپ نفیسی، ص ۳۳۹. ضمناً آن را با شعر بیروین اعتضامی به همین مضمون مقایسه کنید.

بودند. سگی سر در ظرف غذا کرده آنرا با خود می برد. عمرولیت می گوید امروز صبح چهار صدشتر آبدارخانه مرا حمل میکرد و امشب یک سگ آنرا با خود می برد. اینگونه تغییرات ناگهانی بنظر بعضی از محققین اروپایی باعث می شد که بعضی از مردم دل و جرأت پیدا کرده اولیاء امور را انتقاد نمایند. سرجان ملکم در خاطرات سفر خود بایران روی این نکته تأکید می کند و مثال جالب و طنزآمیزی از جسارت یک دکاندار اصفهانی می آورد. می گوید در زمان فتحعلیشاه حاکم اصفهان برای کسبه شهر مالیات خاص وضع کرده بود، ویکی از معازنه داران از دادن آن امتناع میکرد. او را پیش حاکم می برند. می گوید اگر مالیات را نپردازی باید شهر را ترک کنی. می گوید کجا بروم؟ حاکم جواب میدهد: به شیراز یا کاشان. اصفهانی می گوید: پسر عموی تو حاکم یکی است و برادرت حاکم دیگری. گفت: پس به تهران برو و به پادشاه شکایت کن. دکاندار جواب میدهد: برادر بزرگت صدراعظم است. حاکم که عصبانی شده بود می گوید: برو به جهنم. اصفهانی بی باک جواب میداد: متاء سفانه، پدرت حاجی مرحوم فوت کرده است! (۳) در لطایف عبیدزاکانی نیز حکایاتی هست که نشان میدهد که گاهی مردم مستقیماً از وضع حکومت انتقاد میکردند. عبید می گوید: "در مازندران علاء نام حاکمی بود سخت ظالم، خشکسالی روی نمود، مردم باستقضاء بیرون رفتند. چون از نهار فارغ شدند امام شهر دست بدعا برداشته گفت: اللهم ادفع عنا البلاء والوباء والعلاء!" (۴)

سنائی در قصیده ای همین موضوع را پیش می کشد:

سر بخاک آورد امروز آنکه افسر بود دی	تن بدوزخ برد اما سال آنکه گردن (۵) بود پاره
تا ببینی روی آن مردم گشان چون زعفران	تا ببینی روی آن محنت گشان چون گل انار
جوهر آدم بیرون تازد برآورد ناگهان	از سگان آدمی گیمخت خسر مردم دمار
گر مخالف خواهی ای مهدی درآ از آسمان	ور موافق خواهی ای دجال یک ره سر برآر
یک طپانچه مرگ وزین مردار خواران یک جهان	یک صدای صور و زین فرعون طبعان صد هزار
باش تا بر باد بینی خان رای و رای خان	باش تا در خاک بینی شر سوز و شور شار (۶)

یکی از شیوه های انتقاد که در فارسی وجود داشت وصف و گاهی مبالغه در عدل و بزرگواری سلاطین گذشته بود که بیشتر بخاطر متنبه ساختن سلاطین معاصر انجام میگرفت. کتابهایی را که درباره سیره الملوک یا وصف اخلاق حمیده شاهان گذشته نگاشته اند شاید بتوان جزء انتقادات غیر مستقیم سیاسی بحساب آورد. این کتب که در انگلیسی به آنها *Mirror of Princes* می گویند، در

Sir John Malcolm: The sketches of Persia. London - ۲
1827. vol II, p. 185.

۴ - کلیات عبیدزاکانی، چاپ عباس افشار، ص ۱۱۵

۵ - گردن یعنی رئیس قوم

۶ - دیوان سنائی، به نقل از تاریخ ادبیات دکتر صفا، ۲: ۶۷۸

ادبیات پهلوی نیز سابقه دارد، و از مثالهای عمده آینه‌دار ادبیات بعد از اسلام می‌توان قابوسنامه و سیاستنامه را نام برد. در گلستان و بوستان و بسیاری از کتب پند و اندرز از همین شیوه انتقاد از ظالمان گذشته و مثال آوردن از عدل و داد سلاطین شده استفاده زیادی شده است. در گلستان می‌خوانیم:

"یکی از ملوک بی‌انصاف پارسائی را پرسید از عبادت‌ها کدام فاضل‌تر است. گفت ترا خواب نیروز تا در آن بکنفس خلق را نیازاری."

ظالمی را خفته دیدم نیم‌روز
وانگه خوابش بهتر از بیداری است

گفتم این فتنه است خوابش برده‌به
آن چنان بد زندگانی مرده به (۷)

بی‌اعتنایی به مناصب دنیوی در آثار صوفیه و کتب اندرز فارسی اغلب بطریق مختلف نشان داده شده است. امیر حسینی در زادالمسافرین خود داستان مشهور اسکندر و دیوژن فیلسوف کلبی را بطرز زیبایی بنظم درآورده است که در عین حال انتقاد شدیدی است از کسانی که بمقام و منزلت خود می‌بالند:

این طرفه حکایت است بنگر
میرفت همه سپاه با او
ناگه به خرابه‌ای گذر کرد
پیری نه که آفتاب پر نور
پرسید که این چه شاید آخر
در گوشه این مفاک دلگیر
خود راند بدان مفاک چون گور
چون باز نگرد سوی او چشم
گفت ای شده غول این گذرگاه
بهر چه نگردی احترام
پیر از سر وقت بانگ برزد
نه پشت و نه روی عالمی تو
دو بنده من که حرص و آزند
با من چه برابری کنی تو

روزی ز قضا مگر سکندر
و آن حشمت و ملک و جاه با او
پیری ز خرابه سر بدر کرد
در چشم سکندر آمد از دور
وین کیست گنه می‌نماید آخر؟
بیهوده نباشد این چنین پیر
پیر از سر وقت خود نشد دور
ناگاه سکندرش بصد خشم
غافل چه نشسته‌ای در این راه؟
آخر نه سکندر است نام؟
گفت اینهمه نیم جو نیرزد
یک دانه ز گشت آدمی تو
بر تو همه روز سرفرازند
چون بنده بنده منی تو! (۸)

در مثالهایی که تاکنون داده شد اغلب سعی شده است که انتقاد جنبه کلی و عمومی داشته باشد، بدین ترتیب بعلت نبودن آزادی بیان طنزنویس در عین حال که می‌خواسته است شخص مورد نظر را متنبه سازد، می‌توانسته است از انتقام و خشم او در امان باشد. اشعار انتقادی که اغلب در کشور - های اروپایی به انواع مختلف طنزنویسی بیان گشته است، در ایران بخاطر شرایط اجتماعی و همچنین

بعلمت وجود سنتی پایه دار و قدیمی در شعر پندآمیز و حکمت آموز و اهمیت خاصی که نهضت تصوف در فرهنگ و ادبیات کشور ما داشته است، بیشتر بصورت اشعار پندآمیز عرضه گشته و غالباً آمیخته به طنز است. اکثر موارد شاعران و نویسندگان از صاحبان قدرت بطور کلی انتقاد می کنند، و فقط در بعضی مواقع از شخص خاصی اسم می برند. البته انتقاد از کسانی که دایره قدرتشان محدودتر است بوضوح و صراحت بیشتری انجام میگیرد، و امیران، حاکمان و قاضیان از این دسته اند.

خواجوی کرمانی که اشعار تند و انتقادآمیزی در حق عمال مغل در زمان خود دارد، در یکی از قصاید خود می گوید:

- | | |
|---|--|
| روزی وفات یافت امیری در اصفهان | ز آنها که در عراق بشاهی رسیده اند |
| دیدم جنازه بر گتف تونیان و من | حیران گه این جماعت زین تا چه دیده اند |
| پرسیدم از کسی که چرا تونیان شهر | از گارها جنازه کشی برگزیده اند |
| حمال مرده در همه شهری جدا بود | هر شغل را برای کسی آفریده اند |
| برزد بیروت و گفت که تا ما شنیده ایم | حما میان همیشه نجاست کشیده اند! (۹) |
| سعدی به نحوی دیگری ستگری یکی از امرای زمان خود را بهان می کند: | |
| امیر ما عسل از دست خلق می نخورد | که زهر در قدح اشکین تواند بود |
| عجب که در عسل از زهر می کنند پرهیز | حذر نمی کند از تیر آه زهر آلود (۱۰) |
| باز در جایی دیگر سعدی از حاکم ظالم بدین طریق انتقاد می کند: | |
| حاکم ظالم بسنان قلم | دزدی بی تیر و گمان می کند |
| گله ما را گله از گرگی نیست | این همه بیداد شبان می کند |
| آنکه زیان میرسد از وی بخلق | فهم ندارد که زیان می کند (۱۱) |
| قاضیان نیز اغلب مورد انتقاد و طنز نویسندگان قرار می گرفتند. داستان قاضی همدان و عشق او به نعلبند پرسی در <u>گلستان</u> و فقیه کهن جامه که باکراه در محضر قاضی راه می پابدولی و وسعت معلومات خود را بخوبی نشان میدهد در <u>بوستان</u> فقط دو مورد از موارد بسیار خرده جوئی بر قاضیان هستند. در جایی دیگر نیز سعدی لبه تیغ انتقاد خود را متوجه قاضیان میسازد. | |
| چو خویشتن نتواند که می خورد قاضی | ضرورتست که بردیگران بگیرد سخت |
| که گفت پیرزن از میوه می کند پرهیز؟ | دروغ گفت که دستش نمیرسد بدرخت (۱۲) |
| باز گوید: | |
| دید اگر صومعه داری کند اندر ملکوت | همچو ابلیس همان طینت ماضی دارد |
| ناگست آنکه بدو ابله و دستار کس است | دزد دزد است، و اگر جامه قاضی دارد (۱۳) |
| میر عبدالحق استرآبادی (از شعرای قرن نهم) با طنزی لطیف شیوه گرفتن منصب قضا | |

۹- تاریخ ادبیات در ایران، ج سوم، ذبیح الله صفا، ص ۹۲.

۱۰- کلیات سعدی - ص ۳۶.

۱۱- کلیات سعدی - ص ۱۳۴.

۱۲- ایضا، ص ۱۲۴. ۱۳- ایضا، ص ۱۳۰.

را انتقاد می نماید :

ز گلپایگان رفت شخصی بار دو
بر شوت خری داد و بستد قضا را
که قاضی شود صدر راضی نمیشد
اگر خیر نمی بود قاضی نمیشد (۱۴)

شیخ نجم الدین کبری ، صوفی مشهور قرن ششم و اوایل قرن هفتم و موسس سلسله کبرویه که در حمله مغول کشته شد ، از صاحبان مناصب بعنوان " خواجگان " انتقاد می کند :

خواجگان در زمان معزولگی
باز چون بر سر عمل آیند
همه شبلی و بایزید شوند
بدتر از شمر و ایزید شوند (۱۵)

لطفاً الله نیشابوری از شعرای دوره شاهرخ ، تقریباً همین موضوع را بنحو دیگری بازگو می کند .
ای که گردیدی و جستی و ندیدی در جهان
دیده بگشا تا عیان بینی بهر گوشه هزار
محمد عبده ، از شعرای دوره سلجوقی ، با جناسی بسیار لطیف از اهل دیوان بطور کلی انتقاد می کند :

گویند مرا چرا گریزی
گویم زیرا که هوشیارم
ار صحبت و گار اهل دیوان
دیوانه بود قرین دیوان (۱۷)

این همین نیز دوری گزیدن از اهل دیوان را توصیه می کند و معتقد است که مردم خود باعث می شوند آنها بمقام خود بهالند :

به زیارت بر اصحاب منصب گمرو
همچو باران که نخواهند که بسیار شود
گر خواهی که ز اعزاز تو چیزی گاهند
ورناید ز خدایش به تضرع خواهند (۱۸)

این همین باز با صراحت تمام از شیوه و آئین بزرگان عهد خود سخن می گوید ، وصحت تصویری که میکشد در بسیاری از نقاط دنیا صادقست :

نبود مهتری که بروز و شب
یا طعام لذیذ را خوردن
یا لباس لطیف پوشیدن
هر زمان بی سبب خروشدن
من بگویم که مهتری چه بود
همگنان راز غم رهانیدن

عبید زاکانی با طنز کبرای خود در رساله اخلاق الانشرف همین موضوع را بنحو دیگری عنوان می کند ، و می گوید عدالت در روزگاران گذشته یکی از فضایل اربعه شمرده میشد ، ولی " منسوخ "

۱۴- دهخدا ، امثال و حکم ، ج ۱ ، ص ۳۰۸ .

۱۵- چننه درویش ، ج ۲ ، ص ۳۴۰ - ۳۳۹ .

۱۶- شعر فارسی در عهد شاهرخ ، (نیمه اول قرن نهم) یا آغاز انحطاط در شعر فارسی ، تألیف دکتر احسان یارشاطر - تهران ۱۳۳۴ ، ص ۲۲۴ .

۱۷- دکتر ذبیح الله صفا ، گنج سخن ، ج ۲ ، ص ۷۹ .

۱۸- دیوان ابن همین ، چاپ نفیسی ، ۱۹- ایضا - ص

گشته و کسی بفکر آن نیست. عبید می نویسد:

" امامزهد اصحابنا آنکه این سیرت، اسوه سیراست و عدالت مستلزم خلل بسیار، و آنرا بدلائل واضح روشن گردانیده‌اند و می‌گویند بنای کار سلطنت و فرماندهی و کدخدائی برسیاست است. تا از کسی نترسند فرمان آنکس نبرند و همه یکسان باشند و بنای کارها خلل پذیرد و نظام امور گسسته‌شود. آنکس که حاشا عدل ورزد و کسی را نزند و نکشد و مصادره نکند و خود را مست نسازد و برزیردستان اظهار عربده نکند مردم از او نترسند و رعیت فرمان ملوک نبرند. فرزندان و غلامان سخن پدران و مخدومان نشوند. مصالح بلاد و عباد متلاشی گردد، و از بهر این معنی گفته‌اند:

مصراع

پادشاهان از پی یک مصلحت صد خون‌گنند

میفرمایند (العدالة ثورث الفلاکة). خود کدام دلیل واضح‌تر از اینکه پادشاهان عجم چون ضحاک نازی و یزدجرد بزه‌کار که اکنون صدرجهنم بدیشان مشرفست و دیگر متاخران که از عقب رسیدند تا ظلم می‌کردند دولت ایشان در ترقی بود و ملک معمور. چون بزمان کسری انوشیروان رسید او از رکاکت رأی و تندبهر وزرای ناقص عقل شیوه عدل اختیار کرد. در اندک زمانی کنگره‌های ایوانش بیفتاد و آتشکده‌ها که معبد ایشان بود بهیکبار ببرد و اثر آن از روی زمین محو شد. امیرالمؤمنین مشهدقواعد دین عمر بن خطاب رضی الله عنه که بعد از موصوف بود خشت میزد و نان جو میخورد و گویند خرقه‌اش هفده من بود. معاویه بمرکت ظلم ملک از دست امام علی کرم الله وجهه بدر برد. بخت‌النصرتا دوازده هزار پیغمبر را در بیت المقدس بهیکناه نکشت و چند هزار پیغمبر را اسیر نکرد دستور داری نغرمود و دولت او عروج نکرد و درد و جهان سرافراز نشد. چنگیزخان که امروز بکوری اعداد درک اسفل مقتدا پیشوای مغولان اولین و آخرین است تا هزاران بهیکناه را به تیغ بیدریغ از پای در نیارود پادشاهی روی زمین بر او مقرر نکشت. (. . . هولاکوخان چون ظلم ورزید) لاجرم قرب نود سال پادشاهی در خاندان او قرار گرفت و هر روز دولت ایشان در تزايد بود. ابو سعید بیچاره را چون دغدغه عدالت در خاطر افتاد و خود را بشعار عدل موسوم گردانید در اندک مدتی دولتش سپری شد و خاندان هولاکوخان و مساعی او در سر نیت ابوسعید رفت. " (۲۰)

تسلط بیگانگان باعث خونریزیها و آشفتنگیها و بیسروسامانیهای اجتماعی میگردید و طبیعتاً شکوه از روزگار و هجو عوامل فساد و تباهی در آثار نویسندگان پیدا میشد. در نهضت شعوبیه بدگویی از اعراب، بهنگام تسلط ترکان انتقاد از آنان، و در حمله مغول هجوم مغولان بوفور در ادبیات فارسی دیده میشود. ظهیر فراهی می‌گوید:

آن غلامی که از پی امورش آسمان زحمت دواج کشید
یک زمان از میان گمر بگشاد لاجرم چون نگین بتاج رسید (۲۱)

عبید زاکانی فصل دوم " رساله تعریفات " خود را به " ترکان و اصحاب ایشان " تخصیص

۲۰ - کلیات عبید زاکانی، ص ۱۹ - ۱۸.
۲۱ - دکتر ذبیح‌الله صفا، شاهنشاه در تاریخ و ادب ایران، انتشارات هنرهای زیبای کشور، ص ۱۳۲.

میدهد که گویا مرادش مغولان است :

الیه، جوج والمأجوج = قوم ترکان که بولایتی متوجه شوند

الزبانیه = پیشرو ایشان

القحط = نتیجه ایشان

التالن = صنعت ایشان

زلزله الساعة = آزمان که فرود آیند

النکیر والمنکر = دو چاوش ایشان که بر دو طرف در ایستاده و بر چماق تکیه زده

العامل = کاردار

کلب الاکبر = شحنه

کلب الاصغر = ایلچی

الزقوم = علوفه ایشان

الحمیم = شراب ایشان

الواجب القتل = تمغاجی شهر

المشرف = دزد

المستوفی = دزد افشار

الشفال = بتکچی

المحتسب = دوزخی

العسس = آنکه شب راه زند و روز از بازاریان اجرت خواهد .

عبدالله بن فضل الله شیرازی نویسنده تاریخ و صاف با تحسر و اندوه تصویری خون انگیز از روزگار خود می کشد :

تبارک الله ازین خواجگان بی حاصل که گشته اند بناگاه ملوک اهل بلوک

همه شقی شدگان در ازل همه منحوس همه فلک زدگان تا ابد همه مفلوک

نه هیچ باز شناسند صاحب از مصحوب نه هیچ فرقی توانند مالک از مملوک

بجهل و حوق و دنائت بیخبل و خستشان مثل زنند اراکل و رای چرخه و دوک . . . (۲۲)

برخلاف آنچه اغلب محققین ما ادعا می کنند آمدن ترکان و ایلمارهای مغول با وجود داشتن اثرات شوم و غیر قابل انکار بطور کلی نظام اجتماعی ایران را بر هم نزد ، بلکه در طول تاریخ در جامعه فئودالی این کشور فساد در سطوح مختلف همیشه وجود داشته است . منتها در ادوار مختلف کم و زیاد میشده است . شکایت از نابسامانی اوضاع و بر سرکار بودن نودولتان ، چاهلوسان و کزروان در آثار اکثر شعرا به چشم می خورد و محدود بدوره و شخص خاصی نیست . اینک چند نمونه از اینگونه شکایتها داده میشود که در عین حال هجسوا صاحبان مناصب است .

سیف‌الدین محمد فرغانی، شاعر و صوفی قرن هفتم و هشتم که بیشتر عمر خود را در شهر آق‌سرای آسیای صغیر انزوا اختیار کرد از شعرائی است که با بی‌باکی و شهامت زیاد از فساد روزگار خود بریده برمی‌دارد. اشعار انتقادی در دیوان او بسیار است و در اینجا قسمتی از قصیده او به‌مطلع:

چو بگذشت از غم دنیا بغفلت روزگار تو در آن غفلت ببین گاری شب‌شدر روزگار تو

نقل میشود که در آن سیف فرغانی به تمام طبقات جامعه می‌تازد:

ای سلطان لشکرگش بشاهی چون علم سرکش	که هرگز دوست با دشمن ندیده کارزار تو
ملک شمشیرزن باید چو تو تن می‌زنی ناید	ز تیغی بر میان بستن مرادی در گنار تو
نه دشمن را بریده‌سر چو خوشه تیغ چون دست	نه خصمی را چو خرمن گوفت‌گوزگاو سارتو...
خری شد پیشکار تو که در وی نیست یک‌چو دین	دل خلقی ازو تنگست اندر روز بار تو
چو آتش بر فروزی تو بر مردم سوختن مردم	از آن گان خس نهد خاشاک دایم بر شرار تو
چو تو بی رای بی تدبیر او را پی‌روی کردی	تو در دوزخ شوی پیشین و از پس پیشکار تو
بی‌اطل چون تو مشغولی ز حق خلق بی‌خسیت	نه خوفی در درون تو نه امنی در دیا (۲۳)

پنج‌قرن بعد از سیف فرغانی قصیده شهر آشوبی در هجو فارس و مردم آن و خاصه ارباب‌مناصب از میرزا عبدالوهاب بن علی‌اشرف شیرازی متخلص بشوریده، از شعرای قرن سیزدهم هجری می‌خوانیم که بخط خود در پایان‌کتاب نتایج‌الکلیات که منتخبات خود اوست از کلیات شیخ سعدی نگاشته (۲۴) بنظر نمی‌آید فارس در قرن سیزدهم هجری با آنچه سیف فرغانی وصف میکند زیاد تفاوت فاحشی داشته باشد:

این دغل کیست باین گوکبه صدرا عظم	که ملوکش ره تکمین و اطاعت سپرند
این پسر کیست باین جاه نظام الملک‌آه	که بزرگان جهانش همه فرمان ببرند
این جوان کیست باین جمجمه میرالامرا	که غلامانش همه صاحب جاه و خطرند (۲۵)

دنباله‌دارد



۲۳ - ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۹۵ - ۸۸.
 ۲۴ - به نقل از شهر آشوب، نوشته احمد گلچین معانی، ص ۸۸ - ۸۷. نسخه نتایج‌الکلیات شماره ۸۷۵۱ در کتابخانه آستان قدس رضوی محفوظ است.

۲۵ - این شهر آشوب را مقایسه کنید با شعر عرفی شیرازی به‌مطلع دنیا طوبله‌ای است پر از جنس چارهای کاهبادی و خرابی آن جسته جسته است کلیات عرفی شیرازی، بکوش غلامحسین جواهری، ص ۲۵۴.